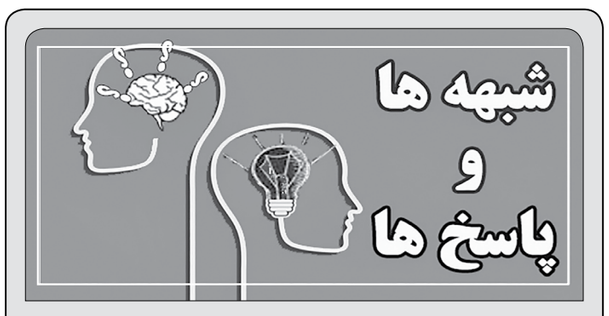

کاربرد ضمیر مذکر برای خدا در قرآن

خدا در قرآن برای خودش از ضمیرهای مذکر استفاده کرده، یعنی جنس مذکر بهتر است؟

اینکــه خداوند در قــرآن کریم، برای خود از ضمیرهای مذکر اســتفاده کرده، بر اساس قواعد زبان عربی است و زبان قرآن کریم عربی می‌باشد:

«إِنّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیا لَعَلّکُمْ تَعْقِلُونَ؛[1] ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشــد که بیندیشید.»

چون قرآن عربی است، باید از قواعد این زبان استفاده شود. از طرفی بر اساس دستور زبان و ادبیات عربی، لفظی که مؤنث حقیقی و یا مؤنث مجازی نبوده و یا لفظاً مؤنث نباشد، مذکر به حساب می‌آید و مثل مذکر با آن برخورد می‌شود.

تمام مواردی که مذکر و مؤنث ندارد و از نظر لفظی هم علامت تأنیث را به همراه ندارد، می‌توان گفت که در حکم مذکر اســت و مذکر و مؤنث مربوط به موجودات مادی است و خداوند نیز مجرد است.

الفاظی مانند: لفظ مبارک «الله»، «قرآن» و... از همین قبیل هستند. با مراجعه به آیات قرآن مجید می‌توان مواردی را یافت که مؤید این حقیقت است. مثلاً خورشید که مظهر نور و زیبایی است، در قرآن به صورت مؤنث آمده و ماه با لفظ مذکر آمده است:

«وَ الشَّــمْسِ وَ ضُحاها وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها؛[2] ســوگند به خورشید و تابندگی‌اش و سوگند به ماه چون از پی [خورشید] رود.»

خورشــید و ماه را چون در دســتور زبان عرب به ترتیب مؤنث و مذکر مجازی می‌دانند، قرآن در این‌جا طبق دستور زبان عرب ضمیر شمس را مؤنث و ضمیر قمر را مذکر آورده، نه اینکه خورشــید و ماه واقعا مؤنث و مذکر باشند و ضمیرهای الله نیز همین است، نه اینکه قرآن کریم خدا را مذکر بداند.

پس اســتفاده از دســتور زبان عربی به این معنی نیست که خدا بین زن و مرد فرق گذاشته و عدالت را مراعات نکرده؛ بلکه اصلا خدا جسم نیست تا مذکر یا مؤنث باشد و کسی بگوید چرا خدا مؤنث نشده و یا از ضمیری استفاده نکرده که نه مذکر بودنش را ثابت کند و نه مؤنث بودنش.

۱. زخرف: ۳.
۲. شمس:۲-۱.

اخلاص تفضلی و اکتسابی

چیستی اخلاص

بی‌گمان اخلاص به معنای پیراستن خویش و اعمال از هرگونه غیرخدا، سرّ الهی است که در قلب‌های پاک مؤمنان قرار می‌گیرد و خالص‌شدگان به تفضل الهی در جایگاه معصومان و پیامبران قرار می‌گیرند که قلب آنان آینه تمام‌نمای انوار تجلیات الهی می‌شود و اسرار هستی را به نمایش می‌گذارد. البته هرکسی در این راســتا تلاش کند، به پاداش تفضلی الهی دســت می‌یابد و قلب او نیز چنین محرم اسرار الهی می‌شود و انوار حقایق هستی بر دلش می‌تابد تا جایی که افزون بر معرفت و شناخت، توانایی تصرفات در کائنات را به اذن‌الله می‌یابد.

هرچه درباره اخلاص و آثار و اهمیت و ارزش آن گفته شود، کم گفته شده است؛ اما آنچه مهم است، طریقت شریعت است که انسان را به چنین حقیقتی می‌رساند و متحقق به این صفات و ملکات و مقومات الهی می‌سازد.

اخلاص تفضلی و اکتسابی

می‌توان در انسان‌ها از دو نوع اخلاص سخن گفت. یکی تفضل ابتدائی الهی است که برای پیامبران و معصومان(ع) است(مریم، آیه ۵۱)؛ زیرا خدا گروهی از انســان‌ها را برای مقاصد خاصی انتخاب و پرورانده تا در جایگاه رسالت و نبوت و امامت و ولایت قرار گیرند؛ بنابراین خدا از همان آغاز آنان را خالص ســاخته و پرورانده است. از این افراد به عنوان مخلَصین (به فتح لام) یاد می‌شود که به همان معنای خالص‌شدگان است. اینان همان کسانی هستند که از عصمت ذاتی و تفضلی برخوردارند و ابلیس و شیاطین جنی و انسی به آنان دسترسی ندارند و ابلیس خود از آن ناتوانی سخن گفته و آنان را استثنا کرده است؛ البته استثنا کردن ابلیس از روی دلسوزی نسبت به این افراد نیست، بلکه به سبب عدم دسترسی به آنان است.(حجر، آیات ۳۹ و ۴۰؛ ص، آیات ۸۲ و ۸۳) بر این اساس شیاطین و وسوســه‌گران هرگونه بخواهند، هیچ تاثیری در این افراد نخواهند گذاشــت؛ زیرا اینان بندگان خالص‌شده الهی هستند.(یوسف، آیه ۲۴) همچنین این افراد چون از هرگونه عیب و نقص در عمل مبرا هستند و خالص‌شده برای خدایند، از هرگونه کیفری در امان می‌باشند(صافات، آیات ۳۹ و ۴۰) و به عنوان بندگان کریم الهی در نعمت به سر می‌برند.(همان، آیات ۴۱ تا ۴۳) و کیفری برای آنان نیست(همان، آیات ۷۳ و ۷۴) و برای پاسخگویی اعمال حاضر نمی‌شوند(همان، آیات ۱۲۷ و ۱۲۸)؛ زیرا از نظر قرآن اینان کسانی‌اند که مستقیم در بهشت وارد می‌شــوند و حتی نفخ صور اول و دوم برای آنان نیست و جزو کسانی‌اند که به مشیت الهی از قرارگیری در صحنه‌های قیامت معاف شده(زمر، آیه ۶۸) و جزو حاضرشدگان نخواهند بود.(صافات، آیات ۱۵۸ و ۱۵۹)

اینان به ســبب آنکه مظهر اتم و اکمل انوار تجلیات صفات الهی هســتند، وجه‌الله باقی هستند که فنا برای آنان همانند فنای دیگر آفریده‌ها نیست. پس چنان در اثر تزکیه و تطهیر الهی به تمامیت کمال رســیده‌اند که فنای فی‌الله به معنای واقعی شده‌اند؛ بقای آنان بالله است و مالک هیچ‌چیز خود نیستند: لا یَمْلِکونَ لِ نَفْسِهِمْ نَفْعًا وَ لا ضَرًّا وَ لا مَوْتًا وَ لا حَیوةً وَ لا نُشورًا.

اما نوع دوم همان «مخلِصین» (به کسر لام) است که با تلاش خویش خود را به درجه اخلاص می‌رسانند و در حقیقت اخلاص آنان اکتسابی است. این افراد با اخلاص در دین به این مقام می‌رسند.(زمر، آیات ۲ و ۳ و ۱۱ و ۱۴) البته پیامبران نیز همان‌گونه که مخلَصین (به فتح لام) هســتند، مخلِصین (به کسر لام) نیز هستند؛ زیرا آنان هرچند که به طور ذاتی هر کاری را با خلوص برای خدا انجام می‌دهند، اما تمام تلاش خود را دارند تا بندگی به اخلاص داشته باشند و جزو مخلِصین نیز باشــند؛ چنان‌که پیامبر(ص) به حکم قرآن خود را مامور می‌داند تا مخلِصین (به کســر لام) باشد.(همان؛ بقره، آیه ۱۳۹؛ اعراف، آیه ۱۹؛ یونس، آیه ۲۲) بنابراین بر بندگان مؤمن الهی است تا همانند پیامبر(ص) عمل کنند و خلوصی را در خود ایجاد کنند که غیر از خدا در آن نباشد؛ یعنی همانند غریقی که در دریا هیچ ابزاری برای نجات ندارد و جز به خدا توســل نمی‌جوید و جز از او نجات نمی‌خواهد، باید همه دعا و عبادت خویش را خالص برای خدا کند. (عنکبوت، آیه ۶۵؛ لقمان، آیه ۳۲؛ غافر، آیات ۱۴ و ۶۵؛ بینه، آیه ۵)

بر اساس آموزه‌های قرآن، مخلَصین (به فتح لام) به عنوان خلیفة‌الله در کائنات تصرفات ربوبی دارند و به «بسم‌الله» تصرف تکوینی می‌کنند که در اصطلاح از آن، به عنوان «باذن‌الله» یاد می‌شود؛ چنان‌که حضرت عیسی(ع) تصرفاتی چون احیاء و اماته داشت و مرده زنده می‌کرد.(آل‌عمران، آیه ۴۹)

البته هر کسی می‌تواند با تأسی و اسوه قرار دادن معصومان(ع) به این مقام برسد و به درجه‌ای از خلوص در عبودیت دست یابد که در مقام «کن فیکون» بتواند تصرفات خلقی داشته باشد؛ چنان‌که ابن فهد حلّی در کتاب «عُدّة الدّاعی» حدیث قدســی از خدا نقل می‌کند که خدا فرموده است: یَابْنَ ءادَمَ! أَنَا غَنِیّ لَا أَفْتَقِــرُ؛ أَطِعْنِی فِیمَا أَمَرْتُکَ، أَجْعَلْکَ غَنِیًّا لا تَفْتَقِرُ. یَابْنَ ءادَمَ! أَنَا حَیّ لَا أَمُوتُ؛ أَطِعْنِی فِیمَا أَمَرْتُکَ، أَجْعَلْکَ حَیًّا لَا تَمُوتُ. یَابْنَ ءادَمَ! أَنَا أَقُولُ لِلشَّیْءِ کُنْ فَیَکُونُ؛ أَطِعْنِی فِیمَا أَمَرْتُکَ، أَجْعَلْکَ تَقُولُ لِلشَّیْءِ کُنْ فَیَکُونُ؛ ای پسر آدم! من بی‌نیازی هستم که هیچ‌گاه نیازمند نمی‌شوم؛ مرا اطاعت کن در آنچه تو را امر کرده‌ام، تا در نتیجه، تو را بی‌نیازی قرار دهم که نیازمند نشوی. ای پسر آدم! من زنده‌ای هستم که هیچ‌گاه نمی‌میرم؛ مرا اطاعت کن در آنچه تو را امر کرده‌ام، تا در نتیجه، تو را زنده‌ای قرار دهم که نمیری. ای پسر آدم! من به چیزها می‌گویم: بشو، پس بی‌درنگ می‌شود؛ مرا اطاعت کن در آنچه تو را امر کرده‌ام، تا در نتیجه تو را قرار دهم به طوری که به چیزها بگویی: بشو، پس بی‌درنگ بشود.

فرزاد نیکخواه

واکاوی مفهوم «رضا و تسلیم» و آثار آن در آموزه‌های دینی

رضا به قضا رستگاری بزرگ

جواد محدثی

اگر مراحل کمال انسانی را برشماریم، یکی از آنها رسیدن به مرتبه «رضا و تسلیم» است. وقتی بنــده، خود را در قلمرو «ربوبیّت خدا» می‌بیند و همــه تقدیرات و تدبیرات خداوند را هم بر مبنای حکمت و مصلحت می‌شناسد، نتیجه آن می‌شود که بر آنچه خدا درباره او خواســته و مقدّر کرده اســت، صبور و راضی و تســلیم می‌شود و هیچ اعتراضی نمی‌کند؛ نه نســبت به آنچه درباره خود او رقم خورده است، نه نسبت به دیگران و نه آنچه در عالم هستی می‌گذرد.

مــا آبــروی فقــر و قناعــت نمی‌بریــم
با پادشــه بگوی که روزی مقدّر اســت[1]

رسیدن به این کمال نفســانی، به بنده آرامش روانی می‌بخشد و از تلاطم روحی و تشویش و نگرانی می‌رهاند، همچون کشــتی که در ساحل امنی لنگر می‌انــدازد و آرام می‌گیرد. اگر خداوند برای بنده‌ای این را خواســته که فقیر باشد یا غنی، زشت باشد یا زیبا، کوتاه باشد یا بلند، سفید باشد یا سیاه، صاحب فرزند شــود یا عقیم، به سلامت باشد یا بیمار، بنده مؤمن نســبت به آن راضی اســت و اعتراضی به کار خدا نمی‌کند.

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست[2]

این حالت روحی که بسی ارجمند و عزیز و آرامش بخش است، حتی در تکالیف دینی و الهی هم اثر خود را می‌بخشد و اگر تکالیفی از سوی خداوند برای او مقرّر شده اســت، از نماز و روزه و حج و زکات و... تسلیم است و نســبت به آنها هم انتقاد و اعتراضی ندارد و همه آنها را مایه خیر و سعادت می‌داند و از روح آرام و نفس مطمئنه برخوردار است.

رضا به قضا

در بحث رضا و تســلیم که ارزشی متعالی است، دریافت این نکته که وضع و حالتی از سوی خدا برای او «مقرّر» شــده، بسیار مهم است. چه بسا برخی از امــور و اوضاع، نتیجه تنبلــی و بیکاری و بی‌عاری و سهل‌انگاری باشد، یا برخی از محرومیّت‌ها و ناکامی‌ها، پیامد ظلم و اجحاف و حق‌کشی دیگران باشد. اینها را نباید به حســاب مقدّرات الهی گذاشت و به آنها رضا داد و گامی برای رفع ظلم برنداشــت. ظلم‌پذیری با «رضا به تقدیر الهی» فرق دارد.

مســلمان، اگر مورد تعدّی قــرار گرفت، باید از خودش دفاع و رفع ســتم کند، اگر بیمار شد، برای درمان باید به پزشک مراجعه کند، اگر تنگدست بود و مشکل معیشتی داشت، باید به فرموده خدا و رسول، در پی تلاش مقدس برای تأمین معاش برود، نه آنکه ذلّت‌پذیری و تحمل رنج بیماری و سختی‌های فقر و فلاکت خود را به حساب مقام رضا و تسلیم بگذارد و بگوید من به قضای الهی راضی‌ام، چون معلوم نیست وضعیتی که دارد، همان خواسته و مقدّر الهی است!

پس بازگشت سخن به آنجاست که وقتی علی‌رغم همه تلاش‌ها در محدوده توان خویش، وضعی داشت که روشن شد خدا چنین خواسته است، به خواسته الهی تن دهد و گله‌مند نباشد و چون از همه حکمت‌ها و مصلحت‌ها اطلاع ندارد، با دل سپردن به قضای الهی و پذیرش آنچه او خواســته است، به امنیت روانی و طمأنینه روحی می‌رسد و این جلوه‌ای از ولایت‌پذیری نسبت به پروردگار است که مولای همه است.

در حدیث قدســی آمده اســت: «مَنْ لَم یَرض بقضائی و لــم یُؤمِن بِقَدَری، فَلْیَلتَمِسْ الِهاً غیری؛[3] هر کس به قضای من راضی نیســت و به تقدیر من ایمان ندارد، پس در پی خدایی دیگر غیر از من باشد».

کســی که خدا را تنها در مســائل مورد دلخواه دوست دارد و می‌پسندد و رضامندی نشان می‌دهد، ولی در آنچه باب طبعش و موافق میلش نیست، هر چند به زبان نیاورد، ولی در باطن احساس نارضایتی دارد، از مقام «رضا» بسیار فاصله دارد. امام صادق(ع) درباره سیره حضرت رسول در این‌گونه موارد می‌فرماید: پیامبر خدا هرگز به آنچه گذشــته اســت، نمی‌گفت: کاش غیر از این می‌شــد! این نشان می‌دهد که رضا، تنها نسبت به وضع حال یا آینده نیست، نسبت به گذشته هم باید رضا داشت.

آنچه انسان را به این مرحله از «رضا به قضای الهی» می‌رساند، معرفت خداست. هر که خداشناس‌تر باشد، نســبت به خواست او تسلیم‌تر است. امام باقر(ع) در حدیثی به این نکته اشاره می‌فرماید:

«أَحَقّ مَنْ خَلَقَ اللهُ بالتّسلیم لِماقَضَی اللهُ مَنْ عَرَفَ الله؛[4] شایسته‌ترین مردم برای تسلیم به آنچه خداوند مقدر کرده و قضای الهی است، کسی است که خدا را بشناسد». بنابراین، انسان موحّد و خداشناس، چون به حکمت الهیِ معتقد است و از پشت پرده هم خبر ندارد، اگر واقعاً خدا باور باشد، به قضای او و تقدیر و مشیّت پروردگار هم ایمان می‌آورد و تسلیم می‌شود و به این وسیله، مراتب معرفت و عبودیت و محبّت خود را به مولایش ابراز و اثبات می‌کند. به قول باباطاهر:

یکــی درد و یکــی درمــان پســندد
یکــی وصــل و یکــی هجران پســندد
مــن از درمــان و درد و وصــل و هجران
پســندم آنچــه را جانــان پســندد

رضا و آرامش روحی

اشاره شــد که رضا به قضای پروردگار، آرامش بخش اســت. این نکته در مســائل مربوط به رزق و تندرســتی و فقر و غنا هم صادق اســت و انسان را از دغدغه‌هــای بیجا و اســترس‌ها و فشــارهای روحــی می‌رهاند. از امام علی(ع) روایت اســت که: «مَنْ رضی مِنَ اللهِ بما قَسَــمَ لَهُ، إســتراحَ بَدَنُه؛[5] هــر کس به آنچه خدا برای او تقســیم کرده راضی باشــد، بدنش اســتراحت و آســایش می‌یابد». در ســروده‌های حکمت‌آمیز شــاعران بــه این نکته فراوان اشــاره شده است و اینکه دو عاشقِ متساوی الحقوق در عشــق، یکی به وصال می‌رسد، یکی به هجران. دو کشــتی متساوی الأســاس هم در دریا، یکی به ساحل می‌رسد، یکی دچار طوفان می‌شود.

در این مقاســمه هم نیز بــود مصلحتی
که مسکنت به گدا و سلطنت به سلطان داد

البته آن گونه که اشــاره شد، این باور، نباید به ظلم‌پذیری و توجیه حق‌کشــی‌های مســتکبران و جابران بینجامد.

در یک حدیث قدسی، به اسرار پشت پرده قضای الهی چنین اشاره شده است: «إنّ مِنْ عبادیَ المؤمنینَ لایُصْلِحُهُ الاّ الفاقَةُ، ولو اَغْنَیتُهُ لأَفْسَــدَهُ ذلک، و إنّ مِنْ عبادی مَن لایُصْلِحُهُ الاّ الصِحّةُ، وَ لو اَمَرْضْتُهُ لأفســدَهُ ذلک... لفَضْلی فَلْیَرجوا و اِلی حُسْــنِ نَظری فَلیَطمئِنّوا و ذلک اَنّی اُدبِّرُ عبــادی بما یصلِحهُم؛ برخی از بنــدگان مؤمن مرا جز فقر و تنگدستی اصلاح نمی‌کند و اگر او را توانگر سازم، ثروتمندی، او را فاسد می‌کند. برخی از بندگانم را هم جز تندرستی اصلاح نمی‌کند و اگر بیمارش کنم، این بیماری او را فاسد و تباه می‌کند... پس به نظر نیک و خیرخواهی مــن اطمینان کنید؛ چرا که من امــور بندگانم را طبق آنچه به صلاح و مصلحت آنان است، تدبیر می‌کنم».[6]

رضا به محبوب و مکروه

گاهی آنچه مقدر شده، طبق دلخواه انسان است. این‌جا رضا به قضای الهی چندان هنر نیســت، هنر آن است که در آنچه که موافق میل ما نیست، حالت رضامندی نسبت به خواسته خدا داشته باشیم و این، اوج کمال نفسانی یک مؤمن است. امام صادق(ع) این حالت را ریشه اصلی اطاعت خدا می‌داند و می‌فرماید: «رأسُ طاعةِ اللهِ الصّبرُ و الرّضا عَنِ اللهِ فیما اَحَبّ العبدُ اوکَرِهَ؛[7] سرآغاز و اساس طاعت خدا دو چیز است: صبــر و رضا از خدا در آنچه بنده دوســت بدارد یا کراهت داشته باشد». کسی که خدا را تنها در مسائل مورد دلخواه دوســت دارد و می‌پسندد و رضامندی نشــان می‌دهد، ولی در آنچه باب طبعش و موافق میلش نیست، هر چند به زبان نیاورد، ولی در باطن احساس نارضایتی دارد، از مقام «رضا» بسیار فاصله دارد. امام صادق(ع) درباره ســیره حضرت رسول در این‌گونه موارد می‌فرماید: «لم یَکُنْ رســولُ اللهِ(ص) یَقُول لشــیءٍ قد مَضی: لَو کان غَیْرَه؛[8] پیامبر خدا هرگز به آنچهٍ گذشته است، نمی‌گفت: کاش غیر از این می‌شد!». این نشان می‌دهد که رضا، تنها نسبت به وضع حال یا آینده نیســت، نسبت به گذشته هم باید رضا داشت.

پیــر ما گفت خطــا بر قلــم صنع نرفت
آفرین بر نظــر پاک خطاپوشــش باد[9]

در یک حدیث قدســی، به اسرار پشت پرده قضای الهی چنین اشاره شده است: «برخی از بندگان مؤمن مرا جز فقر و تنگدستی اصلاح نمی‌کند و اگر او را توانگر ســازم، ثروتمندی، او را فاسد می‌کند. برخی از بندگانم را هم جز تندرستی اصلاح نمی‌کند و اگر بیمارش کنم، این بیماری او را فاسد و تباه می‌کند... پس به نظر نیک و خیرخواهی من اطمینان کنید؛ چرا که من امور بندگانم را طبق آنچه به صلاح و مصلحت آنان است، تدبیر می‌کنم».

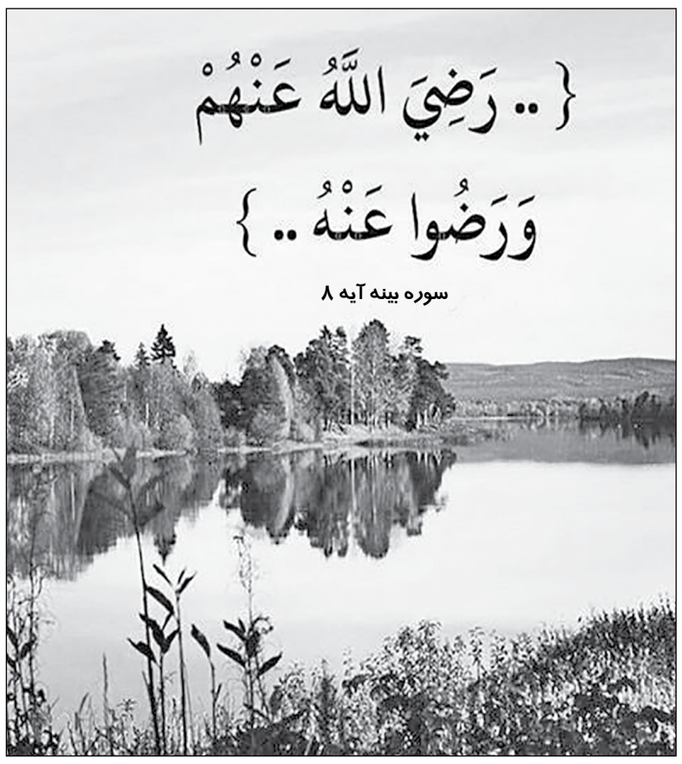

آثار رضا و تسلیم

در احادیث، آســودگی و شــادمانی و آرامش را در سایه رضا و یقین برشــمرده‌اند و حزن و اندوه و نگرانی را از پیامدهای نارضایتی و نداشــتن یقین و باور دانســته‌اند[10] امّا علاوه بر آثار روحی و روانی و دنیوی، آثار معنوی و اخروی هم بر این ملکه اخلاقی مترتب اســت که در احادیث بیان شده که برخی از آنها از این قرار است:

۱. آرامش روحی: در کلامی از حضرت علی(ع) است که: «اِرْضَ تَسْتَرِحْ؛[11] راضی باش، تا به راحتی برســی»؛ دقیقاً این کلام علــوی، بیانگر اثر آرامش بخشی «رضا» است.

۲. دفع اندوه و افسردگی: از حضرت علی(ع) روایت اســت: «نِعْمَ الطّارِدُ لِلْهَمّ الرِّضا بِالقَضاء؛[12] چه خوب طردکننده‌ای اســت برای غم و غصّه، رضا به قضای الهی».

۳. احساس غنای روحی: از رسول خدا(ص) نقل شــده که فرمود: «اِرضَ بِقِســمِ اللهِ تَکُنْ اَغْنَی الناسِ؛[13] به قسمت الهی (در روزی) راضی باش، تا از بی‌نیازمندترین مردم باشی».

۴. پاداش الهی: از پیامبر اعظم(ص) روایت است: «اَعطُواالله الرِّضا مِن قُلوبِکُم تَظْفَروا بِثَوابِ الله تعالی یوم فَقْرِکم و الإفلاس؛[14] از صمیم دل در مقابل خداوند راضی باشید، تا در روز نیاز و تنگدستی‌تان (در قیامت) به پاداش الهی دست یابید».

رضــا به داده بده، وز جبین گره بگشــای
که بر من و تو در اختیار نگشاده است[15]

رضا و تسلیم، نشانه کامل ایمان و حدّ اعلای یقین و شکر است و از جلوه‌های شاکر بودن بنده، آن است که به هر چه خواسته الهی باشد، تسلیم باشد و بداند که رضایت یا نارضایتی او در مشیّت خدا تأثیری ندارد. پس بهتر آنکه به آنچه مقدّر شده راضی باشد، تا هم راحت باشد، هم پاداش ببرد هم ایمانش تقویت شود.

خداوند خطاب به حضرت داود(ع) فرمود: ترید و ارید، و انّما یکون ما ارید. فان سلّمتَ لما اُرید کفیتک ما ترید، و إنْ لم تسلّم لما اُرید، اتعبتُکَ فیما ترید، ثم لا یکون الاّ ما ارید؛ ای داود! تو هم می‌خواهی، من هم می‌خواهم و همان می‌شود که من می‌خواهم؛ اگر در برابر خواسته من تسلیم باشی، آنچه را تو می‌خواهی، من کفایت می‌کنم؛ ولی اگر به اراده من تسلیم نشوی، در خواســته‌ات تو را به رنج می‌افکنم و در نهایت نیز جز آنچه من خواسته‌ام نمی‌شود.[16]

نمونه‌های عینی از رضا و تسلیم

در حالات اولیای الهی، نمونه‌های گوناگونی از رضا و تسلیم نقل شده اســت؛ به چند نمونه اشاره گذرا می‌شود، تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل:

الــف: حضرت ایّوب(ع)، با آن همه بلاها و رنج‌ها که دچارش شد، حالت رضای خویش را از دست نداد و قرآن، او را به صبر و رضا ستود.

ب: حضرت یعقوب(ع) نیز وقتی به فراق یوسف(ع) دچار شــد و فهمید که تقدیر الهی بر آن اســت، با گفتن«فصبرٌ جمیلٌ» تســلیم بودن خود را در برابر خدا و خواست او ابراز کرد.

ج: حضرت ابراهیم(ع)، وقتی فرمان ذبح فرزندش اسماعیل(ع) را دریافت کرد و فهمید که باید در این آزمــون الهی، مراتب ایمــان و توحیدش را به اثبات برســاند، فرزند عزیزش را بــه قربانگاه برد و کارد بر حلقومش نهاد.

د: حضرت اسماعیل(ع) نیز، در آزمون یاد شده، همراه صبر و رضای پدر گام برداشت و چون فهمید که فرمان ذبح از سوی خداست، اظهار رضا و تسلیم کرد و گفــت: ای پدر! آنچه را مأموری اجرا کن، مرا صابر خواهی یافت و چون هر دو تســلیم شــدند و راضی گشتند (فلما اسلَما...) و اسماعیل(ع) را بر زمین خواباند تا ذبح کند، فرمان خدا رسید و قربانی دیگری به جای او ذبح شد.

هـ: امام حســین(ع) در آزمون ســخت الهی در عاشورا، با فدا کردن همه عزیزانش در راه خدا، بر همه آن سختی‌ها صبر و شکیبایی نشان داد و در واپسین لحظات هم در قتلگاه، با جمله «الهی رضیً بقضاءک و تسلیماً لِاَمرک....»[17] سرود رضا و تسلیم سر داد.

سخن پایانی اینکه: مقام رضا، مقام بلندی است که ســالکان عارف به آن می‌رسند و بالاترین مرتبه آن وقتی است که دو جانبه باشد، هم خدا از بنده‌اش راضی باشد، هم بنده از پروردگارش و این، همان فوز عظیم و رستگاری بزرگ است که خداوند برای ساکنان کوی رضا و پسندیدگان نظر محبوب، بیان می‌کند: رضِیَ الله عنهمَ وَ رَضــُوا عَنْهُ، ذلک الفوز العظیم.[18] باریافتگان به محضر دوست نیز که خدا از آنان با عنوان زیبــای «نفس مطمئنه» یاد می‌کند، از این ویژگی؛ یعنی رضایت دوجانبه محب و محبوب برخوردارند: ارجعی الی ربّک راضیةً مرضیّةً.[19]

و چه زیباست سروده کلیم کاشانی که گوید:

گر به قسمت قانعی، بیش و کم دنیا یکی است
تشنه چون یک جرعه خواهد، کوزه و دریا یکی است
حرص گر دهقان نباشد، کشت را شبنم بس است
خوشه و خرمن به پیش چشم استغنا یکی است

از: فرهنگ کوثر، شماره ۸۲

مسلمان، اگر مورد تعدّی قرار گرفت، باید از خودش دفاع و رفع ستم کند، اگر بیمار شد، برای درمان باید به پزشک مراجعه کند، اگر تنگدست بود و مشکل معیشتی داشت، باید به فرموده خدا و رسول، در پی تلاش مقدس برای تأمین معاش برود، نه آنکه ذلّت‌پذیری و تحمل رنج بیماری و ســختی‌های فقر و فلاکت خود را به حساب مقام رضا و تســلیم بگذارد و بگوید من به قضای الهی راضی‌ام، چون معلوم نیست وضعیتی که دارد، همان خواسته و مقدّر الهی است! وقتی علی‌رغم همه تلاش‌ها در محدوده توان خویش، وضعی داشت که روشن شد خدا چنین خواسته است، به خواسته الهی تن دهد و گله‌مند نباشد و چون از همه حکمت‌ها و مصلحت‌ها اطلاع ندارد، با دل ســپردن به قضای الهی و پذیرش آنچه او خواسته است، به امنیت روانی و طمأنینه روحی می‌رسد و این جلوه‌ای از ولایت‌پذیری نسبت به پروردگار است که مولای همه است.

گاهی آنچه مقدر شده، طبق دلخواه انسان است. این‌جا رضا به قضای الهی چندان هنر نیست، هنر آن است که در آنچه که موافق میل ما نیســت، حالت رضامندی نسبت به خواسته خدا داشته باشیم و این، اوج کمال نفسانی یک مؤمن است. امام صادق(ع) این حالت را ریشه اصلی اطاعت خدا می‌داند و می‌فرماید: سرآغاز و اساس طاعت خدا دو چیز است: صبر و رضا از خدا در آنچه بنده بدارد یا کراهت داشته باشد.

در بحث رضا و تســلیم که ارزشی متعالی است دریافت ایــن نکته که وضع و حالتی از ســوی خدا برای او «مقرّر» شده بسیار مهم است. چه بسا برخی از امــور و اوضاع نتیجه تنبلی و بیکاری و بی‌عاری و سهل‌انگاری و باشــد، یا برخــی از محرومیّت‌ها و ناکامی‌ها پیامد ظلــم و اجحاف و حق‌کشی دیگران باشد. اینها را نباید به حساب مقدّرات الهی گذاشت و به آنها رضا داد و گامی برای رفع ظلم برنداشت. ظلم‌پذیری بــا «رضا به تقدیر الهی» فرق دارد.

[1] حافظ.
[2] سعدی.
[3] توحید، صدوق، ص۳۷۱.
[4] بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۱۵۳.
[5] بحارالانوار، ج۶۸، ص ۱۳۹.
[6] همان، ص ۱۴۰.
[7] کافی، ج۲، ص ۶۰.
[8] میزان الحکمه، ج۶، ص۲۵۶۸، ح۸۸۷۵.
[9] حافظ.
[10] در حدیثی از امام صادق(ع). بحارالانوار، ج۶۸، ص۱۵۹
[11] غررالحکم، ح ۲۲۴۳.
[12] همان، ح۹۹۰۹.
[13] میزان الحکمه، ح۷۳۱۳.
[14] مستدرک الوسائل، ج۲، ص۴۱۲.
[15] حافظ.
[16] محجّةُ البیضاء، ج۸، ص۹۰.
[17] مقتل الحسین مقرم، ص ۷۵۳.
[18] مائده/۱۱۹؛ توبه/۱۰۰؛ مجادله/۲۲؛ بیّنه/۸.
[19] فجر/۲۷ و۲۸.

چراغ راه

خصلت‌های منافقین

قال‌النبی(ص): اربع من کنّ فیه فهو منافق، و ان کانت فیه واحدة منهن، کانت فیه خصلة من‌النفاق حتی یدعها: من اذا حدّث کذب، و اذا وعداخلف، و اذا عاهد غدر، و اذا خاصم فجر.»

پیامبر اکرم(ص) فرمود: چهار چیز اگر در هرکسی باشد او منافق است: اگر یکی از آنها در او باشد، یک خصلت از نشانه‌های نفاق در او است، تا آنکه آن را هم رها کند: ۱- وقتی سخن می‌گوید دروغ بگوید ۲- چون وعده بدهد تخلف کند ۳- وقتی پیمانی ببندد، حیله به کار برد ۴- هنگام دشمنی، از عدالت خارج شود. [1]

۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۱، ح ۳۴

حکایت خوبان

ارکان استواری دین و دنیا

امام علی(ع) به جابر ابن عبدالله انصاری فرمود: ای جابر! استواری دین و دنیا به چهار چیز اســت: ۱- عالمی که به علم خود عمل کند ۲- و جاهلی که از آموختن سرباز نزند ۳- و بخشنده‌ای که در بخشش بخل نورزد ۴- و فقیری که آخرت خود را به دنیا نفروشد. پس هرگاه عالم علم خود را تباه کند، نادان به آموختن روی نیاورد، هرگاه بی‌نیاز در بخشش بخل بورزد، تهیدست آخرت خویش را به دنیا بفروشد(قوام دین و دنیا از بین می‌رود) ای جابر! کسی که نعمت‌های فراوان خدا به او رو کرد و نیازهای فراوان مردم نیز به او روی آورد، پس اگر صاحب نعمتی حقوق واجب الهی را بپردازد، خداوند نعمت‌ها را بر او جاودانه سازد، و آن کس که حقوق واجب الهی در نعمت‌ها را نپردازد، خداوند آن را به زوال و نابودی کشاند. [1]

۱- نهج‌البلاغه- حکمت ۳۷۲

پرسش و پاسخ

شبهه علم الهی در مورد آزمایش شوندگان

پرسش:

در قرآن کریم از یک ســو خداوند می‌فرماید: «هیچ‌چیز بر خدا پوشــیده نمی‌ماند»، «خداوند به راز دل‌ها آگاه است» اما از طرف دیگر می‌فرماید: «ما شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را بازشناسیم» آیا اختلاف در این دو موضع قرآنی درباره علم خداوند موهم تعارض و تناقض در آیات قرآن نیست؟

پاسخ:

آیات موهم تعارض

خدای متعال در قرآن کریم از یک سو می‌فرماید: «در حقیقت هیچ‌چیز بر خدا پوشــیده نمی‌ماند.»(آل‌عمران- ۵) و یا آیه شریفه: «همانا خداوند به راز دل‌ها آگاه است.»(لقمان- ۲۳) اما از طرف دیگر می‌فرماید: «ما قطعا همه شما را می‌آزماییم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابرین از میان شما چه کســانی هستند و اخبار شما را هم می‌آزماییم.»(محمد-۳۱) آیا خدایی که هیچ چیز در جهان هســتی بر او مخفی و پوشــیده نیست واقعا نمی‌داند که در درون انســان‌ها چه می‌گذرد و از مکنونات قلبی آنها آگاه نیست تا آنها را مورد آزمایش قرار دهد؟ آیا این اختلاف آیات موهم تعارض و تناقض نیست؟

پاسخ شبهه

۱- جمله «تا مجاهدان شــما را بشناسیم» در آیه شریفه به این منظور نیســت که خداوند از این گروه آگاهی ندارد، بلکه منظور تحقق این معلوم الهی و مشــخص شــدن این گونه افراد نزد خودشان است تا ماهیت درونی آنان آشکار گردد. به بیان دیگر منظور این است که علم الهی تحقق خارجی یابد و عینیت حاصل شود و صفوف افراد مومن و کافر واقعی مشخص شود. همان‌گونه در آیه ۲ سوره عنکبوت می‌فرماید: آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شــوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ آری هر کس در مقــام ادعا می‌تواند خــود را برترین مومن، بالاترین مجاهد و فداکارترین انسان معرفی کند. باید وزن، قیمت و ارزش این ادعاها از طریق آزمون عملی روشن گردد. باید معلوم شود تا چه اندازه نیات درونی و آمادگی‌های روحی و ادعاها در عمل با این گفته‌ها هماهنگ یا ناهماهنگ اســت. در واقع باید خدای متعال بداند چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ می‌گویند. البته بدیهی است که خدای متعال همه این حقایق را می‌داند. حتی قبل از خلقت انسان‌ها. اما منظور از علم در اینجا همان تحقق عینی مسائل و وجود خارجی آنها برای اتمام حجت با بندگان است، و به تعبیر دیگر ظهور آثار و شواهد عملی است. یعنی باید علم خدا درباره این گروه عملا در خارج پیاده شود و تحقق عینی یابد. هر کس آنچه را در درون دارد، بیرون ریزد و هنگامی که در این گونه موارد علم و آگاهی در مورد خداوند به کار می‌رود، به همین معنی می‌باشد. دلیل این مسئله نیز روشن است زیرا تا نیات درونی و صفات باطنی افراد در عمل انسان تحقق و عینیت پیدا نکند، ثواب و عقاب و جزا و کیفر معنا و مفهومی ندارد. به عبارت دیگر این عالم مثل یک دانشگاه یا یک مزرعه است که در متون و نصوص احادیث هم این تشبیهات و